

طب و ارزش طبیب

حسن حسن زاده آملی

هو

این مجیزه را محض اراده الهی بر این
 به حضور انور استادان عزیز طب، و دانش پژوهان
 در رشته های بسیار ارزشمند پزشکی که پشتوانه حیات بقای
 مدینه فاضله انسانی اند با هزاران درود و نوبیخالصانه
 تقدیم می دارم. و از پیشگاه حقیقه الحقائق توفیقات
 روزافزون و صحت بنیت و سلامت سلاجان و صدق بنیت
 آن بزرگواران در راه خدمت کشور جمهوری اسلامی ایران
 از صمیم قلب مسألت دارم. درود دارد و سر امر کسی
 که در راه اعلای اعلی علم و سلام آدمی و اسلام گرامی
 و کمک مردمی همواره سعی کامل دارد. خیرکم انفعکم.
 والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. یکنشنبه ۲۸ شهریور المبارک ۱۳۷۰
 ۱۴۱۱ هـ ق ۲۵ / ۱۳۷۰
 تم - حسن زاده آملی

طبّ و ارزش طبیب

دانش گرانقدر طبّ، و ارزش والای طبیب فراتر و فزونتر از آنند که در کُرّاسه‌ای به صورت مقاله و رساله به رشته نوشته درآیند.

طبیب در میان ابناء نوع خود بدان سعادت و مقام و مرتبت است که به مظهر بودن اسم شریف «مُحیی» که از اسمای بزرگ الهی است، نایل آمده است. یعنی طبیب در منظر اعلاّی مردم اوحدی «عیسوی مشربی» در مدینه فاضله انسانی است که به درمان بیماران اِحیای نفوس می‌کند، و به پیکر جامعه روح حیات و بقاء می‌دمد. علاوه اینکه خود «طبیب» به دو معنی از نامهای نیکوی خدای سبحان است: یک معنی اینکه لفظ «طبیب» از اسمای کتبی خداوند تعالی مأثور است؛ دوم اینکه هر کلمه‌ای از کلمات نوری وجودی اسمی از اسمای تکوینی الهی است، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

وانگهی خدای را که به «یا شافی» می‌خوانی و از وی درمان می‌خواهی، چنانست که برزگر از خداوند باران طلب می‌کند. هر یک از درمان و باران را اسبابی است که باید از آن اسباب خواسته هر یک برآورده شود، بیمار و برزگر هر دو تشنه آب حیاتند، وجود طبیب برای بیمار به منزلت ابر رحمت برای برزگر است. نظم عالم بر اساس حکمت قائم است، خواستن با عزل وسائط و اسباب در دیده حق بین موحد حقیقی نارواست که نقض حکمت است. موحد عاقل باش و توحید قرآنی را که «هو الأول و الآخر و الظاهر



و الباطن» بر جان و دل نشان و چند بیتی از «دفتر دل» به مفاد حدیثی از زبان خداوند
دل بشنو:

سخن بنیوش و می کن حلقه گوش	مبادا آنکه بنمائی فراموش
نیاید تا به بالینت طبییی	نداری از شفای من نصییی
که کار من به حکمت هست دائم	به حکمت نظم عالم هست قائم
تو بی اسباب خواهی نعمت من	بود این عین نقض حکمت من
طیب تو دوا داده خداداد	دوای تو شفا داده خداداد

استاد بزرگوارم آیت علم و دین جناب حاج میرزا مهدی الهی قمش‌ای - شرف
الله نفسه - در جلسه درسی حکایت فرمود که: «در زمان پیامبر خاتم - صلی الله علیه و
آله و سلم - طبیبی یهودی درگذشت، آن حضرت را از وفات وی خبر دادند، رسول اکرم
از شنیدن آن اظهار تأسف کرد، عرض نمودند: یا رسول الله این متوفی یهودی بوده است،
فرمود: مگر نمی گوید طیب بوده است».

میزان قدر و مکیال ارج هر چیز انسان است. انسان اگر در بیابانی فرود آید آن
سرزمین مرده بی نام و نشان به ورود وی زنده گردد و بها یابد و نامدار شود. سنگ و گل
و دیگر جمادات که به کار انسان آیند دست به دست گردند و قیمتی گردند. گیاهی که
مایه درمان انسان بود با آب زندگی برابری کند. حیوانی که انسان از آن بهره برد گرمی
بود. بلکه خدای سبحان انسان را میوه شجره وجود خوانده است، و به گفته شیوا و رسای
عارف رومی:

گر نبودی میل و پشامید ثمر انان کی نشانندی باغبان بینخ شجر
حفظ صحت چنین میزانی، و دفع و رفع امراض و آفات چنین مکیالی به وجود
ذیجود طیب نیازمند است. و به تقریر دلپذیر صائن الدین الیاس شیرازی در آغاز کتاب
بسیار بسیار ارزشمند «حاوی صغیر در علم طب» که زبده و برگزیده حاوی کبیر محمد
بن زکریای رازی است: «موضوع علم الطب بدن الانسان، و من البدهیات آن هذا
الموضوع فی عالم الکون و الفساد اجل و اشرف من سائر الکائنات، فلا جرم العلم به
اجل و اشرف من سائر العلوم، لاسیما إذ ورد به الخیر المأثور عن النبی - صلی الله علیه





و علی آله و صحبه و سلم - حيث قال: «العلم علما علم الأبدان و علم الأديان»، و قدّم علم الأبدان على علم الأديان ضرورة أن اكتساب سائر العلوم يحتاج الى فهم سليم و مزاج مستقيم فاحتجنا ضرورةً إلى علم يحفظ به الصحة و هو علم الطب». به اختصار نقل کرده ایم.

انسان بالطبع مدنی است و خواهان مدینه فاضله است تا زندگی به آسایش داشته باشد و سعادت ابدی خود را تحصیل کند. مدینه فاضله را ارکانی است که باید هر يك در حدّ خود سخت پایدار و استوار باشد تا مدینه فاضله صورت پذیرد و تشكّل یابد. و یا مدینه به سان پیکری است که اعضای آن بنی آدمند، و این افراد را تن و روان است؛ لاجرم برای بهداشت هر يك پزشکی ویژه باید: پیکر اجتماع را حکومت عدل الهی، روان را عالم پارسای دینی، تن را طبیب بصیر ثقه.

قال مولانا الإمام الصادق - عليه السلام -: لا یستغني أهل كلِّ بلدٍ عن ثلاثةٍ تفرّج إليه في أمر دنیا و آخرتِهِمْ فَإِنْ عَدِمُوا ذلك كانوا همَجاً: فقیه عالم و رع، و أمير خیرٍ مُطاع، و طبیب بصیر ثقیة. (ماده «طبیب» سفینه البحار).

این اطّباّی سه گانه اصول و ارکانند. حال اگر کسی چون ابن خلدون در مقدمه تاریخش بگوید: جامعه را چند بازرگان معتبر نیز باید تا پیکر اجتماع به فقر اقتصادی دچار نگردد، گزاف نگفته است. و یا دیگران بیفزایند که حرف و صنایع بسیاری نیز از قبیل خطّ و کتابت و فلاح و تجارت، و حیاکت و خیاطت و نظائر آنها برای حفظ پیکر مدینه فاضله و اجتماع انسانی ضروری است درست گفته اند.

انسان موجود ممتدی به امتداد نظام هستی است. مرتبت مادی آن به نام بدن مبده تکون او در تحت تدبیر متفرد به جبروت است «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ»؛ و به هر اندازه ارکان مزاج بایسته تر، و اعتدال مزاج شایسته تر، و اندام آدمی موزون و آراسته تر، و تندرستی آن دلخواسته تر بود قابلی قویتر و شریفتر برای به فعلیت رسیدن کمال انسانی وی بود، چه اینکه بدن انسان و جمیع قوا از طبع تا عقل وی وسائل پیشرفت و تور شکار اویند، و انسان با حفظ وصف عنوانی انسان شکار او علوم و معارف





و درك حقائق است، نگاهداشت حدّ این آلت شکار و وسیله نیل به کمال به نعمت بود دانش پزشکی و وجود دانشمند پزشک است.

در سیاق این کریمه قرآن توجه بفرمائید: «و الله أخرجكم من بطون أمهاتكم لا تعلمون شيئاً وجعل لكم السمع والأبصار والأفئدة لعلكم تشكرون»^۱ که فرموده است چیزی را نمی‌دانستید و شما را دانا گردانیده است، بلکه فرموده است: چیزی را نمی‌دانستید و شما را سمع و بصر و افئده - یعنی آلات کسب علوم و ارتقاء - عطا فرموده است.

و نیز در این دو آیت قرآن که حق تعالی در باره پیامبرانش یحیی و عیسی - علیهما السلام - فرموده است دقت بسزا شود: «و سلامٌ علیه یوم وُلِدَ و یوم یموت و یوم یُبْعَثُ حیاً»^۲ «و السلامٌ عَلَیْ یوم وُلِدَتْ و یوم أَمُوتُ و یوم أُبْعَثُ حیاً»؛ سلام بودن مولود به يك معنی این است که سالم و تندرست به دنیا آید چه سلامتی بدن برای مولود سرمایه تحصیل سعادت اوست که بدن آلت ارتباط او با سایه جقائق - اعنی عالم طبیعت - است، و بدین معارفه با احوال طبیعت جسته جسته تواند به باطن آنها سفر کند، و بر اصول و مخازن آنها دست بیابد، به سان جوجه‌ای که بال و پر در آورد و به هر جا خواهد پرواز کند. انسان آنگاه به فعلیت گراید که پرواز گیرد و از مجاز به حقیقت رسد و از ظاهر به باطن پی برد، به گفته عارف نامور سنائی غزنوی در حدیقه:

عالم طبع و وهم و حسّ و خیال همه بازیچه‌اند و ما اطفال
غازیان طفل خویش را پیوست تیغ چوبین از آن دهند به دست
تا چو آن طفل مرد کار شود تیغ چوبینش ذوالفقار شود
در احوال امام سجّاد - علیه السلام - آمده است که چون خدای منان بدو فرزند عطا می‌فرمود: نمی‌پرسید که دختر یا پسر است، فقط می‌پرسید: مولود سالم است؟ و به نعمت سلامتی آن شکر خدای را به جای می‌آورد.

از اهمیت این موضوع - اعنی سلامتی مولود - است که شیخ اجل ابن سینا در قانون چهار فصل در تربیت طفل آورده است که هر فصل بویژه فصل دوم آن در موضوع خود اهمیت بسزا دارد: فصل نخست در تدبیر مولود است، فصل دوم در تدبیر رضاع طفل





شیر خوار است، فصل سوم در علاج امراضی که عارض کودکان می‌شوند، فصل چهارم در تدبیر اطفال تا به سنّ صباوت آنانست.

در فصل دوم در اوصاف مُرضع یعنی شیر دهنده بحث کرده است. خوی شیر دهنده و روی وی چه مادر و چه دایه از شیر در کودک اثر می‌گذارد؛ زیرا که بنیتش از آن شیر است. بلکه خوی والدین و حتی احوال آنها در اوقات و نیات آنها، بلکه احوال نفس اوقات در گاه انعقاد نطفه و غذای مادر در زمان حمل چون دیگر اوصاف روانی و جسمانی او همه را تأثیری خاص در مزاج طفل است. و حق سبحانه از مجرای وجود والدین نفع روح می‌کند که کأن هر سه نافخ روحند، و روح از این مجاری رنگ می‌گیرد چون آب باران از وادیها. شیخ در امور یاد شده به نحو پراکنده در قانون و شفاء، و همچون دیگر مشایخ علم در کتب و صحف مربوطه بحث فرموده‌اند، و بحمدالله تعالی ما را در هر يك از مسائل و نظائر آنها علاوه بر آگاهی به مصادر و مآخذ آنها که در تصرف ما است، مبانی قویم و براهین اصیل روایی و طبّی و فلسفی و عرفانی و نقل اشباه و امثال آنهاست که منجر به تحریر يك دوره کتاب می‌شود. اگر توفیق رفیق گردد که روایات و رسائل طبّی، و بویژه آداب تولید مثل و بقای نسل، و دستور العمل بهزیستی و بهداشتی که از وسائط فیض الهی مأثورند در یکجا گرد آیند و مطابق اصول علمی از طبّی و غیره درست بیان شوند خدمتی بزرگ به مدینه فاضله انسانی انجام می‌گیرد لعلّ الله یُحدّث بعد ذلك امرأ.^۵

اکنون غرض عمده ما در نگارش این سطور اشارتی به ارج و قدر شامخ طبیب بدین سبک است که:

استکمال نفس ناطقه که ترقی وی از عقل هیولانی تا به مرتبه عقل مستفاد و مافوق آنست بدون کمال بدن که صحت آنست صورت نپذیرد چه اینکه بدن مبتلای به آلام و اسقام از استقامت افکار باز می‌ماند و سیر تکاملی انسانی برایش میسر نیست. و یا به تعبیر دیگر انسان با کمک کشتی، بدن تواند که در دریای بیکران هستی سیر کند، و کافل حفظ و سلامت این کشتی علم شریف طبّ و طبیب عزیز است. چه فخر و مباحاتی و کدام پایه و سرفرازی برتر از اینکه چنین موهبت خدای سبحان نصیب نصاب



انسان گردد؟

شکرانه چنان نعمت سترگ رفتار خوش، با بندگان خدایست که دریغ باشد واجد چنان مقام معنوی افسون‌هوی و هوس شود و با ابناء نوع خود آن هم با بیمار فگار دل شکسته و سوخته که چشم امید به عنایت طبیب دوخته، کبر فروخته گران جانی و خود بینی و ناروایی را روا دارد.

تأثیر و تأثر هر يك از نفس و بدن در دیگری و از دیگری، و طاعت طبیعت بدن مر اوهام نفسانی را مطلبی بسیار شایان توجه است که کتب طبی و فلسفی آن را عنوان و استدلال فرموده‌اند، و جناب شیخ را در فصل چهاردهم از جمله نخستین تعلیم دوم فنّ دوم کلیات قانون اشاراتی لطیف در این مطلب شریف است. (ص ۱۹۵ ط و زیری چاپ سنگی)؛ و ما به تفصیل در عین هشتم عیون مسائل نفس و شرح آن در این موضوع خطیر بحث و فحص نموده‌ایم. از این قبیل است که مثلاً غم و اندوه سبب پیدایش بیماری غم‌باد (گوتر **Goitre**) می‌شود، و دهها نظیر این مثال. و به فرموده شیرین و دلنشین عارف رومی:

تا خیال و فکر خوش بر وی زند فکر شیرین مرد را فربه کند
آدمی را فربه‌ی هست از خیال گر خیالاتش بود صاحب جمال
ور خیالاتش نماید ناخوشی می‌گدازد همچون موم از آتشی

از این باب، سخن طبیب بلکه نگاه و نشاط و انبساط و انقباض و دگر حالات گوناگون وی در بیمار اثر بسزا دارند، بلکه لباس سفید طبیب سبب شکفتگی بیمار می‌شود چنانکه سیاه، موجب گرفتگی وی چه اینکه رنگها را اثری تکوینی در حالات انسان است چنانکه در همان فصل یاد شده قانون بدان اشارتی شده است، و در شریعت محمدی - علی صادعها السلام - برای نمازگزار لباس سفید مستحب است و سیاه آن مکروه. و ارباب سیر و سلوک در مکاشفات تمثلی خوبان را غالباً در لباس سفید مشاهده می‌کنند و بدان را سیاه. و صریح قرآن کریم است که «یوم تبيض وجوه و تسود وجوه فاماالذین اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون و اما الذین ابیضت وجوههم ففي رحمة الله هم فیها خالدون»، از این



باب است که شیخ اشراق در حکمة الإشراق گوید: «و لمناسبة النفوس مع النور صارت النفوس متنفرة عن الظلمات، منبسطة عند مشاهدة الأنوار» (ط ۱ - چاپ سنگی - ص ۴۶۴).

این روی سفید خوبان و سیاه بدان ظهور و بروز ملکات نیکو و زشت آنان در ماورای طبیعت است که جزا نفس عمل است و رنگ بدن طبیعی را در آن دخلی نیست. تازیان مار گزیده را سلیم گویند که تلقین سلیم در وی اثر می‌گذارد. کودکان مکتبی یکی پس از دیگری با القای حروف عله در وهم استاد تصرف کردند و او را در بستر بیماری کشاندند و از مکتب رهایی یافتند بدان سان شیرین که عارف رومی در دفتر سوم مثنوی داستان کرده است:

کودکان مکتبی از اوستاد رنج دیدند از ملال و اجتهاد
چاره بسیاری از بیماریها تنها دارو نیست، بلکه تدبیر نفسانی طیب حاذق و روحانیت و تأثیر کلام وی راه علاج آنست. و به قول علی بن عباس مجوسی در کامل الصناعة: «متى كانت هذه الحمى من غم او هم فينبغي أن يحتال في تسكين ذلك و سرور النفس ما أمكن، و يسمع أصناف اللحن السارة للنفس» (ج ۲ - ط ۱ مصر - ص ۱۵۷).
به عنوان تطوّر و تنويع مقال، و تفرّج و تفریح بال، دو نمونه در این باب یکی از ابوبکر محمد بن زکریای رازی، و دیگر از ابوالبرکات هبة الله بن علی بغدادی نقل می‌کنیم نخستین را ملاً جلال الدین دوانی در کتاب «اخلاق جلالی» بدین عبارت حکایت کرده است:

«منصوبین نوح را که والی ممالک خراسان بود وجع مفاصلی روی نمود که معظم اطبای آن زمان زبان به اعتراف به عجز از علاج آن گشودند، و بر قصور از تدبیر آن عارضه اقرار نمودند. رأی ارکان دولت بر آن قرار یافت که با محمد زکریا رازی که رازدان قوانین علاج و اصلاح مزاج بود مشورت نمایند، کسی به احضار او فرستادند، چون به کنار قلزم رسید از رکوب سفینه تحاشی نمود، تا او را دست و پا بسته در کشتی انداختند، چون از دریا عبور کرده به پادشاه رسید انواع تدبیرات لائقه و تصرفات فائقه به عمل آورد و هیچکدام از سهام تدبیر بر هدف مقصود نیامد، بیت:





از قضا سرکنگبین صفرا فزود روغن بادام خشکی می نمود
بعد از آن با پادشاه گفت: هر چند معالجات جسمانی نمودم نفعی بر آن مترتب
نشد، اکنون تدبیری نفسانی مانده، اگر از مزاولت آن نجاتی حاصل شود فبها و الآ یأس
کلی خواهد بود. پس پادشاه را تنها به حمام برد و مقرر نمود که دیگری در نیاید. و بعد
از آنکه حرارت حمام در بدن پادشاه مشتعل شد با کارد کشیده در برابر او آمد، و به انواع
فحش زبان گشاد و گفت: تو فرمودی که مرا دست و پای بسته در روی آب اندازند و به
اهانت چندین فرسخ راه بیاورند؟ من نیز حالی به همین کارد از تو انتقام خواهم نمود.
پادشاه را نائره غضب اشتعال یافت و بی اختیار از جای برجست. محمد زکریا در حال
بیرون دوید و مکتوبی به یکی از خواص سلطان داد و به ایشان گفت: پادشاه را بیرون
آرید و به دستوری که اینجا نوشته‌ام عمل کنید، و در حال بر مرکب تیزرو سوار شد و از
خراسان بیرون آمد. پس پادشاه را به همان طریق تدبیر کردند و صحت کلی یافت، چه
مواد بلغمی که سبب مرض بود به واسطه حرارت غضبی و مدد حرارت حمام تحلیل یافت.
و بعد از آن هر چند پادشاه او را طلبید ملاقات ننمود، و استعذار کرد که هر چند صورت
شتمی که واقع شد بنا بر مصلحت علاج بود فاما شاید که چون پادشاه تذکر آن فرماید
بر خاطرش گران آید، و از سلاطین به هیچ حال ایمن نتوان بود.^۲

و دومین را ابن ابی اصیبعه در عیون الأنبیاء فی طبقات الأطباء در ترجمان
ابوالبرکات آورده است (ج ۲ - ط بیروت - ص ۲۹۷)، و در نامه دانشوران ناصری نیز در
بیوگرافی ابوالبرکات بغدادی بدین عبارت حکایت شده است:

«از نوادر معالجات که صاحب طبقات الأطباء از وی نقل کرده این است که یکی
از اهالی بغداد را مالیحولیانی عارض شده و مدت‌های مدید بدان رنج مبتلا بود، و هنگام
مشی و حرکت گمانش این بود که خمی بر سر او نهاده‌اند و دست‌های خود بدان خم
می‌نهاد و حرکت می‌نمود. کسان آن مریض هر قدر سعی در معالجت او می‌کردند حالت
اختلال دماغ آن مریض بیشتر می‌شد تا آنگاه که شرح آن مرض در پیش او دادند، پس
از تأمل و تفکر در مرض دانست که به ادویه مزاجی آن را برنی بدید نخواهد گردید، و به
تدابیر و تصرف در قوه خیالیه و همیه وی او را بره بدید خواهد گردید. پس کسان مریض





را گفت که روزی او را نزد من حاضر کنید که معالجت او را به آسانی متقبلم.
روز دیگر آن مرد مالیخولیائی را به نزدی آوردند، ابوالبرکات سر به زیر داشت بعد از لمحای سر بلند کرد و گفت: این کیست و این خم بزرگ را چرا بر سر نهاده؟ بعد سر به زیر افکند. مرد آهسته به همراهان خود گفت: همواره می گفتم که این خم بر سر من است و شما منکر می شدید، او از زیر چشم می نگریست، پس سر برداشت و گفت: او را به منزل برده تا ده روز نگذارند بیرون رود، روز دهم به نزد من آورده به يك طرفه العين این خم بشکنم و از این رنج آسوده گردد چه بعضی آلات و ادوات خواهم ساخت که در این چند روز او را صبر باید نمود.

مرد مالیخولیائی از تقریر وی خوشحال گشته به منزل خودش مراجعت دادند. چون نزدیک به روز موعود گشت آن طبیب کامل غلام خود را بخواست و گفت: خمی را به ریسمان ببند و در بام خانه منتظر باش، چون آن مرد مالیخولیائی به درون در آید من او را به حرف مشغول می کنم و تو خم را بیاویز و بر سر او نگاهدار، و به غلام دیگر گفت: تو نیز چوبی که بر سر آن آهنی سخت باشد نگاهدار، و چون وقت معین برسد و طبیعت او را مستعد نمایم و اشارت کنم تو آن چوب را سخت بر آن خم بکوب که خورد گردد. پس در روز معهود مریض را به نزدی آوردند، ابتدا نبض گرفت و چند حبّ مخدر به وی داد، آنگاه اهالی مجلس را بگفت تا متفرق گشته، و چند نفر از تلامیذ خاص را نگاه داشت، دست آن شخص بگرفت و به فضای خانه اش آورد، و همچنان صحبت می داشت و می گردید تا بدان محلی که ما بین او و غلامان معهود بود بازداشتش، و گفت: لحظه ای از این موضع حرکت مکن. پس آن غلام اول خم را بیاویخت و مُحاذی سر وی نگاهداشت، آنگاه گفت: شربت قوی السُّکر آورده بدو دادند، بقدر شربت بنوشید چند قدم عقب رفته اشارت به غلام دیگر کرد، به يك دفعه غفلة چوب بر آن خم بنواخت، صدائی مهیب برخاسته خم خرد گردید بر اطراف وی بر زمین ریخت، آن مرد از هول آن کار فریادی زد و بیهوش گردید؛ پس بگفت تا او را مالیده به هوش آوردند و شربت دیگر بدو بخوراندند از آن وحشت آسوده گشت. و آن خم را چون معاینه بشکسته دید آن خیال بکلی از وی زایل گردید، يك دو روز دیگر او را نگاهداشته بعضی از ادویه مُزیل سوداء





به جهت اصلاح مزاج آن مریض به‌وی‌بخورانید، مریض زیاده از وی اظهار امتنان کرده با سلامت به منزل خود مراجعت نمود»^۸ (نامه دانشوران ناصری - ط اول - ج ۲ - ص ۶۷۹).

سه تن از استادان من که هر يك از ستارگان قدر اول آسمان علوم و معارف بوده‌اند - آیات عظام: حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، حاج میرزا احمد آشتیانی، حاج میرزا مهدی الهی قمشه‌ای - رضوان الله علیهم - قانون طبّ بوعلی را تدریس می‌فرمودند، و جناب آقای آشتیانی در آن تبخّری شگفت داشت، و می‌فرمود: که قدماء میمون را می‌شکافتند و با تشریح آن از کالبد انسان خبر می‌دادند.

نگارنده چند سال طب را در محضر اعلای استاد علامه ذوالفنون شعرانی به همان شیوه کلاسیکی پیشینیان - که نخست قانونچه محمد بن محمود چغمینی و پس از آن شرح اسباب معروف به شرح نفیس، و سپس يك دوره کامل تشریح، و بعد از آن قانون شیخ و در عرض آن کتب طبّی دیگر متعارف بود و تدریس می‌شد - تلمذ کرده است، و صحف و رسائل عدیده در طب و تشریح و معاجم طبّی از مخطوط و مطبوع به تازی و پارسی و فرانسوی با توفیقات الهی تحصیل کرده است.

استاد در آغاز نخستین جلسه درس قانونچه فرموده است: آقا در حوزه‌های علمی ما کتب طب مانند دیگر رشته‌های علوم تدریس می‌شد، و علمای ما در علم شریف طب نیز دست داشته‌اند. يك عالم دینی در فهم بسیاری از اخبار و حلّ و درك کثیری از مسائل فقهی از قبیل حدود و دیات به طب و تشریح آن نیازمند است؛ آنگاه انگشت شهادتش را در زیر جانب راست فكّ اسفلش نهاد و به مطابقت گفت: آخوند باید به تشریح آشنا باشد که لا اقل بدانند مثلاً کلیه او در اینجایش آویزان نیست.

از خاطرات خوشی که در جلسه‌های درس تشریح در محضر انورش داشته‌ایم جلوه‌گریهای خاصّ کریمه فتبارك الله أحسن الخالقین در مرئی و منظر ما بوده است، چنانکه خود جناب شیخ رئیس در پایان تشریح عضل رأس به ذکر همین کریمه تبرک جسته است و به قلم آورده است که فتبارك الله احسن الخالقین. (قانون - ط رحلی - ص ۳۱). از این لذات معنوی در درسهای هیأت و علم فلك نیز در پیشگاه جانفزا و





دلگشایش بهره‌مند بوده‌ایم. گوینده این عبارت کوتاه بسیار بلند گفته است که: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ عِلْمَ الْهَيْئَةِ وَالتَّشْرِيحِ فَهُوَ عَيْنٌ فِي مَعْرِفَةِ اللَّهِ». علیقلی میرزا در فلك السعادة آن را به صورت خبر نقل کرده است که: «در خبر وارد است: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ عِلْمَ الْهَيْئَةِ...» (ص ۳۷ - ط ۱ - چاپ سنگی)، ولی ندانم کجا دیده‌ام در کتاب که این عبارت از منشآت خواجه طوسی است. کیف کان انسان سلطان وحدت صنعها که دال بر وحدت صانع آنست در رشته‌های هیأت و تشریح به شهود تام مشاهده می‌کند که اگر به اندازه یک میکرون (Micron) در نظام عالم و اندام آدم کژی و کاستی روی آورد همانست که شیخ شبستری در گلشن راز فرموده است:

اگر يك ذره را برگیری از جای خلل یابد همه عالم سراپای
و در «دفتر دل» نیز ثبت شده است که:

سراسر صنع دلدارم بهشت است	بهشت است آنچه زان نیکو سرشت
زمین حُسن و زمان حُسن آسمان حُسن	عیان حسن و نهران حسن و میان حسن
همه حسن‌اند و ظل حسن مطلق	همه فرع‌اند و از آن اصل مشتق
همه حسن و همه عشق و همه شور	همه وجد و همه مجد و همه نور
همه حی و همه علم و همه شوق	همه نطق و همه ذکر و همه ذوق
در این باغ دل آرا يك ورق نیست	که تارو پودش از آیات حق نیست
کدامین نقطه در این رق منشور	تو پنداری که باشد غیر منظور
اگر يك نقطه‌اش گردد مبدل	به بینی چرخ عالم را معطل
مرا شهر و ده و کوه و در و دشت	به‌روی دلستانم هست گلکشت
حدیث چشم با کوزان چه گوئی	خدا را از خدا دوران چه جوئی
مناسب است که برخی از فوائد مجالس درس طیبی جناب استاد علامه شعرانی	

به‌قلم آید:

فرمود: در کتب طب و تشریح و شعب ریاضی لفظ وحشی و انسی به‌کار می‌رود، مراد از لفظ وحشی جانب بیرون صفحه کتاب و یا بدن انسان و یا عضو مخصوص موضوع تشریح و نظائر آنها است، و انسی در مقابل وحشی است. مثلاً شیخ در تشریح





کتف از قانون چند بار این دو لفظ را بکار برده است: «و الکتف تستدق من الجانب الوحشی...» (قانون - ط ارحلی - ط ۲۵). و ابن نفیس در شرح تشریح قانون گوید: «العضلات المميلة للخذ الی احد الجانبین اعنی الوحشی و الانسی اکثر من المدیرة له، و سبب ذلك كثرة حاجة الانسان الی تمییل فخذہ، و قلة حاجته إلی إدارته...» (ط مصر - ص ۲۴۸).

و فرمود: شرط بفتح شین و سکون راه تیغ زدن است، و اسم آلت آن مشرط و مشراط است، یقال: شَرَطَهُ الحِجَامُ بِمِشْرَطِهِ. اگر در عبارتی حجامت بدون شرط آمده است معنی و مراد آن «بادکش کردن» است؛ و اگر با شرط آمده است به معنی حجامت با تیغ زدن و خون گرفتن است. مثلاً در ألم صداع از شرح اسباب آمده است: «و علاجه حجامة الساق بالشرط لیستفرغ شیء من المادة و یتوجه الباقی الی الأسافل» (ص ۷ - ط ارحلی چاپ سنگی)، یعنی حجامتی که با تیغ زدن باشد.

و فرمود: این که در سوره طارق قرآن کریم آمده است: «فلینظر الإنسان مِمَّ خلق خلق من ماء دافی ینخرج من بین الصلب و الترائب»، نظیر این آیه سوره نحل است: «ان لکم فی الأنعام لعیبة نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبناً خالصاً سائغاً للشاربین»^۱.

ترائب جمع تریبه است مانند کتائب و کتیبه. صلب دیوار استخوانهای پشت بدن است، و ترائب جدار استخوانهای جلوی آن است، هر دو چه از زن و چه از مرد. و آنچه در میان این دو دیوار استخوانها محصور است أمعا و اورده و احشاء و نظائر آنها است. و معنی آیت این است که انسان با دیده اعتبار در صنع پروردگار بنگرد که مبداه تکون و مایه پیدایش او آب جهنده ایست که از میان این دو دیوار استخوانها بیرون می آید، چنان که در آیه دوم فرمود: در أنعام مایه عبرت شما است که شیر خالص گوارا از میان فرث و دم آنها بیرون می آید. نه آنچنان که شهرت یافته است که ترائب را سینه و پستان و یا استخوانهای سینه زن معنی کرده اند و گفته اند که ماء دافی از صلب مرد و ترائب زن بیرون می آید.

نگارنده گوید: آفرین بر صورت و بر صورت آفرین که آبی آنچنان را صورتی





اینچنین می‌دهد، و شیخ اجل سعدی چه نیکو سروده‌است:

ز ابر افکند قطره‌ای سوی یم ز صلب آورد نطفه‌ای در شکم
از آن قطره لؤلؤ لالا کند و زین صورتی سرو بالا کند
دهد نطفه را صورتی چون پری که کرده است بر آب صورتگری
و فرمود: لسان الحمل بارهنگ است. و طباشیر مغز نئی که از هندوسان می‌آورند.
و شبت شوید است. و برنجاسف بومادران است. و زعرور میوه معروف به زال زالك است،
و فارسی کتابی آن دولانه است. و حرمل اسفنج است. و غرق یمانی بیماری رشته‌است،
و این شعر را از بوستان سعدی خوانده است:

یکی را حکایت کنند از ملوک که بیماری رشته کردش چو دوک
و فرمود: باید دانست که ترجمه تیفوئید به مطبقة چنانکه میرزا علی دکتر مؤلف
جواهر التشریح، و ابوالحسن خان و غیرهما گفته‌اند غلط است چون به تصریح شرح
اسباب و قانون و غیرهما مطبقة ترجمه سونوخس است، و سونوخس را گویند بیش از
يك هفته طول نمی‌کشد و علاج آن به فصد یا رعاف است که فوراً تب را قطع می‌کند
علت آن سخونت دم است. و فرمود: حصبه ظاهراً سرخک است نه مرض معروف تیفوئید
و محرقة قاوسوس است که شبیه تیفوس است. و به مطابقت فرمود که: فلان طبیب از
هنر جراحی خود در مجمعی سیخن به میان آورد و بند شست خود را به حضار نشان داد
و گفت: دی کلیه‌ای را عمل کرده‌ام و سنگی از آن درآورده‌ام که بدین درشتی بود. پرسیدند:
بیمار در چه حال است؟ گفت: آن که در پای عمل جان سپرده است.

و آخر دعویهم أن الحمد لله رب العالمین.

پاورقی‌ها

- | | |
|-------------------------|---|
| ۱ - سوره حدید (۵۷): ۳. | ۶ - سوره آل عمران (۳): ۱۰۶ و ۱۰۷. |
| ۲ - سوره نحل (۱۶): ۷۸. | ۷ - اخلاق جلالی، ط هند، ص ۱۶۸. |
| ۳ - سوره مریم (۱۹): ۱۵. | ۸ - نامه دانشوران ناصری، ط اول، ج ۲، ص ۶۷۹. |
| ۴ - سوره مریم (۱۹): ۳۳. | ۹ - سوره طارق (۸۶): ۷۶. |
| ۵ - سوره طلاق (۶۵): ۱. | ۱۰ - سوره نحل (۱۶): ۶۶. |

